دیار خشنودان نگاهی به لوح مبارک مدینةالرّضا

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## دیار خشنودان نگاهی به لوح مبارک مدینةالرّضا

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در زمینۀ تسلیم و رضا، در آثار مبارکه مطالب بسیار عزّ نزول یافته که نشان می‌دهد مقصود از حیات در این عالم وصول به رضای الهی است به نحوی که جمیع اعمال انسان منوط به قبول خداوند است و بیان، "قل روح الاعمال هو رضائی و علّق کلّ شئ بقبولی" (اقدس، بند 36) کاملاً گویای مطلب است که بدون رضای خداوند هیچ یک از خدمات و اعمال آدمی مقبول درگاه الهی نخواهد بود و لذا بعد از بیان فوق آحاد مؤمنین را مأمور می‌فرمایند، "اقرئوا الالواح لتعرفوا ما هو المقصود فی کتب اللّه العزيز الوهّاب." (همان)

لهذا، همیشه باید برنامه‌ای برای مطالعه آثار و الواح مبارکه داشت تا بتوان مقصود الهی را دریافت و به موجب آن عمل کرد. ناگفته نماند که بلافاصله بعد از بیان اخیر اشاره به حبّ الهی در قلوب احبّاء دارند که اگر کسی حبّ جمال قدم را در دل داشته باشد، در اعلی مراتب جایگاه دارد. بنابراین، حبّ الهی و راضی بودن به رضای او لازم و ملزوم یکدیگرند همانطور که در کلمات مکنونه (فقره 48 عربی) می‌فرمایند، "لکلّ شيءٍ علامة علامة الحبّ الصّبر فی قضآئی و الأصطبار فی بلآئی." لذا، صفت دیگری در اینجا قدم به میدان می‌گذارد تا آن دو را همراهی کند و آن صبر و اصطبار است.

یکی از الواحی که در زمینۀ رضا از قلم ابهی عزّ نزول یافته "مدینةالرّضا" است. اگرچه مخاطب لوح مبارک معلوم نیست، لکن مشخّص است که به رضای الهی فائز شده است. البتّه در انتهای این لوح مبارک می‌فرمایند، "هذا کتابٌ مِنَ البهآء الی کُلّ مَن فِی السّموات و الأرضین." از فحوای کلام مبارک مشهود است که محلّ نزول این لوح بغداد، و بنابراین قبل از اظهار امر علنی جمال مبارک بوده است. جناب اشراق خاوری مرقوم فرموده‌اند، "دلیل این که از الواح بغداد است این بیان مبارک در این لوح مبارک است، قوله تعالی: «فارتَقِب یومَ یُنفَخُ فی الصّور و تغنّ فیه الورقاء و یُفتَحُ ابوابُ الرّضوان و یأتی الله بأمرٍ بدیعٍ. اذَن فاسرعوا الیه یا ملأ البیان و لاتوقّفوا اقلّ مِن آنٍ و هذا مِن اصل الرّضاء لاتختلفوا فیه یا ملأ المقرَّبین.»" (گنج شایگان، ص36 / مضمون: مترصّد روزی باشید که در صور دمیده شود و ورقاء به تغنّی آید و ابواب رضوان مفتوح گردد و خداوند به امری بدیع ظهور فرماید. در آن موقع، ای گروه بابیان، به سویش بشتابید و آنی توقّف نکنید و این اصل رضا است؛ در آن اختلاف نداشته باشید ای گروه مقرّبان.)

اگرچه در این لوح مبارک اسامی بعضی از احبّاء با حروف اختصاری نوشته شده و معلوم نیست چه نفوسی بوده‌اند، امّا لازم است مطالب عالیۀ آن مورد مطالعه قرار گیرد. در این وجیزه سعی می‌شود با نگاهی اجمالی به نکات مزبور مطالعه‌ای صورت گیرد. متن لوح مبارک در جلد چهارم آثار قلم اعلی، نشر 125 بدیع، صفحات 135 الی 149 و نیز در مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 73، صفحات 186 الی 197 درج و به "2 5 1" که نشانۀ "بها" است ختم شده است.

**قربیت الهیه**

نخستین نکته‌ای که در لوح مبارک مطرح شده تصریح جمال مبارک است که در این لوح "یُذکَرُ فیه ما یُقَرِّبُ النّاسَ إلی ساحة قدسٍ مبین." (آنچه که سبب تقرّب مردم به ساحت قدس الهی می‌گردد در آن ذکر می‌شود.)

در جمیع ادوار الهی این خواستۀ خداوند مطرح بوده که بندگانش به او نزدیک شوند و خود را نزدیک‌تر از رگ گردن به آنها اعلام می‌کند: "وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ." (سورۀ ق، آیۀ 16 / مضمون: انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند؛ ما از رگ جان به او نزدیک‌تریم) بهاءالدّین خرّمشاهی معتقد است که این آیه حاکی از کمال قرب انسان و خداوند است. قشیری در تفسیرش می‌نویسد، "حبل الورید نزدیک‌ترین اجزاء وجود انسان به او است و مراد از این تعبیر، بیان علم و قدرت الهی است که قول ایشان را می‌شنود و پی بردن هیچ چیز از کار و بار انسان بر او دشوار نیست." (تفسیر خرّمشاهی بر قرآن کریم، ص519)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "جمیع انبیا و رسل قربیّت الهی را می‌خواستند. چه شبها که گریه و زاری کردند، چه روزها که تضرّع و ابتهال نمودند و قربیّت الهیّه را طلبیدند." (خطابات مبارکه، ج2، ص92)

در اصطلاح امری عبارت مذکور در کلمات مکنونه فارسی بسیار جاذب و گویا است، "ای خاک متحرّک، من به تو مأنوسم و تو از من مأيوس. سيف عِصيان شجره اميد ترا بريده؛ و در جميع حال به تو نزديکم و تو در جميع احوال از من دور؛ و من عزّت بي‌زوال برای تو اختيار نمودم و تو ذلّت بی‌منتهی برای خود پسنديدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار." (مجموعه الواح طبع مصر، ص379) در واقع اشتیاق خداوند به این قربیت بیشتر از انسان است و حضرتش مایل است که این شوق در او هم پدید آید. بنابراین، به او می‌فرماید که اگر قدمی به سوی حق بردارد، البتّه حق صد قدم به سوی بشر بر می‌دارد. در حدیث قدسی است که، "إذا تَقَرَّبَ العبدُ إلَیَّ شبراً تقرَّبْتُ إليه ذراعاً و إذا تقرَّبَ إلَیَّ ذراعاً تقرَّبتُ مِنهُ باعاً و إذا أتانی يمشي أتَيتُهُ هرولة." (البخاري، كتاب التوحيد، باب ذكر النبي، و روايته عن ربّه، ج9، ص157؛ حدیث شماره 7536 / مضمون: وقتی بنده‌ام یک وجب به من نزدیک شود من نیم متر [فاصل آرنج تا نوک انگشت وسطی] به او نزدیک می‌شوم. و اگر او نیم متر به من تقرّب جوید، من یک و نیم متر [فاصله دو دست از هم گشاده حدود 162 سانتیمتر] به او نزدیک می‌شوم. اگر قدم‌زنان سوی من آید من دوان دوان سوی او بروم.)

جمال قدم در یک جمله این نکته را بیان می‌فرمایند، "خود را از مقرّ قُصویٰ و سدرۀ منتهیٰ و مکمن عزّ ابهیٰ دور مگردانید." (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص187) و در همین لوح تصریح فرموده‌اند که اگر کسی خود را دور سازد، هیچ بهانه‌ای از او پذیرفته نمی‌شود، بقوله تعالی، "اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمالم مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسّک شود به جميع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را مُعرِض مشاهده نمودم لذا اقتدا به ايشان نموده از جمال ابديّه دور مانده‌ام، هر گز اين عذر مسموع نيايد و مقبول نگردد. چه که ايمان هيچ نفسی به دون او معلّق نبوده و نخواهد بود... پس حال قدری تفکّر نمائيد تا به بصر ظاهر و باطن به لطافت حکمتيّه و جواهر آثار ملکوتيّه که در اين لوح منيعهٴ ابديّه به خطاب محکمهٴ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائيد."(همان)

نحوۀ حصول قربیت را حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابه‌های مبارک توضیح داده‌اند: "اعظم موهبت در عالم انسان قربیّت الهیّه است. هر عزّتی هر شرفی هر فضیلتی هر موهبتی که از برای انسان میسّر می‌گردد به قربیت الهی میسّر می‌گردد. ولی قربیّت الهیّه حصولش آسان نیست." (خطابات مبارکه، ج2، ص91-92)

در اینجا است که شرایط قربیت الهیّه را بیان می‌فرمایند، "قربيت الهّيه مشروط به محبّت اللّه است قربيّت الهيّه مشروط به حصول معرفت اللّه است به انقطاع از ماسوی اللّه است قربيّت الهّيه به جانفشانی است قربيّت الهّيه به فدای نفس و جان و مال به جميع شئون است قربيّت الهّيه به تعميد روح و نار ماء است... حضرت بهاء اللّه در کلمات مکنونه مي‌فرمايد که خداوند به واسطهٴ انبياء و اوليا فرمود قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و منّزه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آن را پاک و مقّدس کن تا من در آن جا گيرم. پس فهميديم که قربيّت الهّيه به توجّه الی اللّه است قربيّت الهّيه به دخول در ملکوت اللّه است قربيّت الهّيه به خدمت عالم انسانی است قربيّت الهّيه به محبّت بشر است قربيّت الهّيه به اتّفاق و اتّحاد جميع امم و اديان است قربيّت الهّيه به مهربانی به جميع انسان است قربيّت الهّيه به تحّری حقيقت است قربيّت الهّيه به تحصيل علوم و فضائل است قربيّت الهّيه به خدمت صلح عمومی است قربيّت الهّيه به تنزيه و تقديس است قربيّت الهّيه به انفاق جان و مال و عّزت و منصب است." (خطابات مبارکه، ج2، ص92-94)

**تشبیه انسان به بلّور**

نفوسی که نغمۀ الهی را بشنوند و از آن پیروی کنند همانند نوری است که از نور الهی کسب فیض کرده باشد. اینگونه نفوس همانند بلّور صاف شفّافی هستند که هنگام مقابل شدن به خورشید مانند نار می‌درخشند. در واقع اگر نفوس انسانی نفس و روح خود را تقدّس بخشند آن را لطیف‌تر از بلور یابند و اگر توجّه تام به شمس حقیقت داشته باشند که کلام الهی در آن انعکاس یابد، نار قُرب از آن حاصل شود و در نتیجه جسم و بدن و هر آنچه که از برای انسان است روشنی گیرد به نحوی که مشعل محبّت در شجرۀ وجود روشن گردد و حجاب بین انسان و انوار متجلّی از مظهر ظهور الهی بسوزد و نابود شود. امّا، اگر ذرّه‌ای رائحۀ دنیای فانی از قلب انسان به مشام برسد، اگر تعلّق به دنیا و زخرف آن در دل انسان باقی بماند، البتّه از قمیص قدس نورانی مظهر امر الهی رائحۀ بقا نشنود.

در واقع این کلام مبارک همان است که در سورةالقمیص آمده است که می‌فرمایند، "تالله الحقّ الیوم لم‌یکن لأحدٍ مفرّ و لا مستقرّ إلّا فی ظلّ وجهی العزیز المنیر و علی باب هذا الرّضوان ملٰئکة الأمر لموقوفون علی اسمی الحافظ السّمیع العلیم و إن یَجِدنَ مِن احدٍ روائحَ الدّنیا و عمّا ظهر بین السّموات و الأرض یمنعنّهُ عن الدّخول فی هذا الرّضوان و عن الوقوف بین یدی ربّک المنّان القدیم." (آثار قلم اعلی، ج4، ص55 / مضمون: سوگند خدای را که امروز برای احدی نه مفرّی است و نه محلّ استقراری مگر در ظلّ وجه عزیز منیر من. در مدخل این رضوان ملائکۀ امریه به نام حافظ سمیع علیم من ایستاده‌اند و اگر از کسی رایحۀ دنیا و آنچه که بین آسمانها و زمین است استشمام نمایند او را از دخول به این رضوان و از حضور در مقابل پروردگار منّان ازلی باز خواهند داشت.)

در آثار مبارکه قلب انسان به آینه تشبیه شده و این که برای انعکاس نور خورشید دو شرط لازم است. اوّل آن که آینه از غبار و زنگار عاری و بری باشد تا توان جذب و انعکاس نور را داشته باشد و دوم آن که رو به خورشید باشد. لذا، وقتی قلب انسان، در کمال صفا و عاری از هر گونه مشتهیات نفسانی به حق متوجّه باشد، حکم لقاءالله را دارد. جمال قدم می‌فرمایند، "یا ناظر انظر ترانی إنَّ الّذی أقبَلَ إلَیَّ إنّهُ مِمَّن رآنی. إنَّ رَبَّک علی ما أقولُ شهید." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص191 / مضمون: ای ناظر نگاه کن مرا می‌بینی. کسی که به من روی آورد، او در زمرۀ کسانی است که مرا دیده است. پروردگارت بر آنچه می‌گویم گواه است.)

البتّه شرط اقبال و توجّه آن است که روی از ماسِوی‌الله برگیرد و فقط به محبوب ناظر باشد. در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند، "وَجَّه بِوَجهِی وَ أعرِض عَن غَيرِی لأِنَّ سُلطانِی باقٍ لا يَزُولُ أبَداً وَ مُلکِی دائِمٌ لاِ يَحُولُ أبَداً و إِن تَطلُب سِوائِی لَن تَجِدَ لَو تَفحَصُ فِی الوُجُودِ سَرمَداٍ اَزَلاً." (مجموعه الواح طبع مصر، ص21 / مضمون: به وجه من توجّه کن و از غیر من روی برگردان. زیرا استیلای من دائمی و لایزال است و سلطنت من دائمی است تحوّل نپذیرد و اگر غیر مرا بخواهی ابداً نخواهی یافت حتّی اگر از ازل تا ابد در کلّ عالم وجود جستجو نمایی.)

علّت آن است که خداوند مایل است که فوق هر آنچه هست محبوب باشد و لذا باید غیر او را فراموش کرد و به او انس گرفت که فرمود، "إنسَ دونی و آنِس بروحی." (همان) و نیز می‌فرمایند، "اُحِبُّ أن أکونَ محبوباً فوق کلّ شئ." (همان، ص19)

حضرت اعلی توضیح می‌فرمایند که قلب چه کسانی مانند بلور است. اگر به این صفات متّصف باشند، می‌توانند امیدوار باشند که قلوبشان چنین است که مولایشان می‌خواهد. در پنج شأن می‌فرمایند، "گويا ديده مي‌شود که مرايائى مستشرقه در قيامت اُخرىٰ ظاهر گردد که کلّ در ظلّ مَن يُظهره الله عَبّاد و سَجّادِ ذات لم يزل بوده و باشند و کلّ به مرآتيات افئده خود ثناى محبوب خود را بر لسان جارى سازند و ايشان ادّلائی بوده و هستند که در ايشان ديده نمي‌شود الّا من يظهره الله نمي‌خواهند الّا آنچه او خواسته و اراده نمي‌نمايند الّا آنچه او اراده نموده و تقدير نمي‌نمايند الّا آنچه او تقدير فرموده و قضا نمي‌نمايند الّا آنچه او قضا فرموده و اذن نمي‌دهند الّا آنچه او اذن فرموده و مؤجّل نمي‌دارند الّا آنچه او مؤجَّل فرموده و مُکتَب نمي‌دارند الّا آنچه او مُکتَب فرموده ايشانند که مراياى افئده ايشان مثل بلّور بوده و هست در تلقاء شمس سماء و ايشانند بلّورات تلقاء شمس حقيقت که على ما تَحرَّکَ الشّمسُ يتحرّکون و على ما تسکُنُ الشّمس يَسکُنُون." (پنج شأن، بخش فارسی، ص27)

البتّه باید بسیار مراقبت کرد که از این شأن تنزّلی صورت نگیرد. زیرا همواره عوارض دنیویه تواند که مستولی شود و آینۀ دل را از شفّافیت عاری سازد. حضرت اعلی می‌فرمایند، "در هر حال مراقب اين مرايا بوده که غباری بر آنها ننشسته که به قدر آن از تعکّس خود باز مانند و رطوبات هوا بر آنها نازل نشده که به قدر آن از حکايت خود بازمانند." (پنج شأن، بخش فارسی، ص52)

**ساخت سفینه الهی**

در کلام بعدی، جمال قدم در مدینةالرّضا به ساخت "فُلک الهی" به دست فرشتگان بهشت تصریح دارند و از ملأ بیان دعوت می‌کنند که وارد آن شوند و تأکید دارند که ورود به این سفینه الهی برای آنها از گنج‌های روی زمین بهتر است.

از حکایت حضرت نوح این تمثیل نشأت گرفته که شریعت الهی به کشتی تشبیه گشته که نوع بشر را از طوفان مصائب دنیوی محفوظ نگه می‌دارد. اگرچه حکایت حضرت نوح در هاله‌ای از افسانه قرار دارد و در تورات و انجیل بدان صورت ذکر شده و حتّی در تورات آمده که خداوند از این اقدام خود پشیمان شد و تصمیم گرفت که دیگر هرگز بشر را آنگونه به نابودی مبتلا نسازد (سفر پیدایش، باب هشتم)، امّا در حقیقت بلاهای دنیوی ناشی از خود بشر است که سبب نابودی او می‌شود و شریعت الهی عبارت از دژ نیرومندی است که می‌تواند به آن پناه ببرد.

جمال قدم داستان ساخته شدن سفینه توسّط حضرت نوح را چنین بیان می‌کنند که سه مرتبه آن حضرت قصد کردند ناس را هلاک کنند، امّا خداوند فرشتگانش را فرستاد و واسطه شد تا حضرت نوح از تصمیم خود عدول کرد. امّا مرتبۀ آخر خداوند، که دیگر به اندازۀ کافی فرصت به مخالفان داده بود، به حضرت نوح فرمود از قوم تو جز آنان که قبلاً ایمان آورده‌اند کسی به تو اقبال نخواهد کرد. از آنچه که انجام داده‌اند محزون مباش. وقتی حضرت نوح این ندای الهی را شنید از شوق به اهتزاز آمد و دستانش را بلند کرد و عرض کرد ای پروردگار من کسی از اینها را بر وجه ارض زنده مگذار. "فاستجبنا له و أمَرناه بأن یصنعَ الفُلک. فلمّا تمّ سفینة الرّوح فی کلمة الأکبر قلنا یا نوح فأدخِل فیها مِن أهلِکَ الّذین سَبَقَت علیهم القول و کانوا فی دین‌الله أن یسبِقون. اذاً أنزلنا مِن غمام القهر امطار الغفلة و أغرقنا کُلّ مَن فی الأرض إلّا الّذینهم کانوا علی سفینة الرّوح راکبون." (سورةالنّصح، لمعات‌الانوار، ج1، ص353-354 / مضمون: پس ما ندای او را اجابت کرده امر کردیم کشتی را بسازد. وقتی سفینۀ روح در کلام اکبر الهی به اتمام رسید گفتیم ای نوح پس وارد کن اهلت را که قول بر آنها پیشی گرفته و در دین الهی از جمله سابقون هستند. پس از ابر قهر باران غفلت را باراندیم و جمیع اهل ارض را غرق کردیم مگر کسانی را که سوار سفینۀ روح شده بودند.)

همانطور که ملاحظه می‌شود، مقصود از کشتی، سفینۀ ظاهری نیست بلکه امر الهی است که هر کس داخل در آن شد، از غفلت و هلاکت محفوظ و مصون می‌ماند و به سرمنزل مقصود می‌رسد. امّا، جمال قدم در لوح دیگری به سیلی که کلّ روی زمین را فرا گرفته اشارتی دارند و آن را مربوط به قبل از ظهور حضرت آدم می‌دانند. می‌فرمایند،"چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست. عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست ... در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره." (اقتدارات، ص76)

**طلوع شمس و خواب بودن مردمان**

این معنی که با عبارت "قد ارتفعَت شمسُ الجمال فی وسط الزّوال و أنتم رُقَداء علی فِراش الغفلة و مُنِعتم عن هذا الفضل الّذی ما أدرَکَهُ عیون المقرّبین" (خورشید جمال الهی به وسط آسمان رسید و شما در بستر غفلت غنوده‌اید و از این فضلی که چشم مقرّبان به آن نیفتاده و آن را درک نکرده ممنوع گشته‌اید) به آن تصریح فرموده‌اند، به کرّات در آثار مبارکه تأکید شده است.

شمس جمال الهی آنقدر نورانی و درخشان است که نیازی به دلیل و برهان ندارد و در واقع آفتاب آمد دلیل آفتاب. حتّی جمال قدم در لوح اشرف تصریح می‌فرمایند، "یظهر لکمُ الأمر کظهور الشّمس فی وسط السّماء و تکوننّ من الموقنین. قل إنّ دلیلَهُ نفسُهُ ثمّ ظهوره و مَن یعجزُ عن عرفانهما جعل الدّلیل لَهُ آیاتِهُ و هذا مِن فضله علَی العالَمین." (مجموعه الواح طبع مصر، ص213 / مضمون: امر مانند ظهور خورشید در وسط آسمان برایتان ظاهر می‌شود و شما به آن یقین دارید. بگو دلیل او نفس خود او است، سپس ظهورش و کسی که عاجز باشد از عرفان آن دو، آیات را برایش دلیل قرار داد و این از فضل او بر اهل عالم است.)

امّا، متأسّفانه فقط کسانی قادر به مشاهدۀ شمس و عرفان آن هستند که بیدار باشند. جمال قدم در کتاب اقدس اشارتی لطیف دارند که، "إنّ النّاسَ نیامٌ. لو انتبهوا سَرُعوا بالقلوب الَی الله العلیم الحکیم و نبذوا ما عندهم ولو کان کنوزَ الدّنیا کلّها لِیَذکُرَهُم مولاهم بکلمةٍ مِن عنده... قد اخذَهُم سُکرُ الهوی علی شأنٍ لایرون مولَی‌الورَی ٱلّذِی ٱرتفَعَ ندائهُ مِن کلّ الجهات لا إله إلّا أنَا العزیزُ الحکیم." (بند 39 / مضمون: مردمان اندر خوابند. اگر بیدار می‌شدند قلباً به سوی خداوند می‌شتافتند و آنچه را که دارند حتّی اگر کلّیه گنج‌های دنیا باشد رها می‌کردند تا مولای آنها به کلمه‌ای آنها را ذکر کند ... مستی هوای نفس آنها را به شأنی فرا گرفته که مولای بندگان را نمی‌بینند که ندایش از جمیع جهات بلند شده و می‌گوید نیست خدایی جز من که عزیز و حکیم هستم.)

پیش از آن در کلمات مکنونه عربی نیز به این نکته اشاره شده است که، "إلی متی تکون راقداً علی بساطکَ ٱرفع رأسَک عن النّوم إنّ الشّمسَ ٱرتفَعَت فی وسط الزّوال لعلّ تُشرقُ علیک بأنوار الجمال" (فقره 62 / مضمون: تا کی بر بستر غفلت خفته‌ای. سر بردار از خواب که خورشید به وسط آسمان رسید که شاید بر تو به انوار جمال بتابد.)

حضرت علی ابن ابیطالب به نکتۀ جالبی اشاره می‌فرمایند و آن این که مردمان خوابند و زمانی که بمیرند بیدار می‌شوند و آنگاه است که در می‌یابند که چه بلایی بر سر خود آورده‌اند. حضرت عبدالبهاء در لوح کوتاهی به این حدیث اشاره دارند، "سؤال از روح بعد از صعود نموده بودید که آیا روح به عوالم جسمانی و آنچه بر او وارد شده منتبِهْ است یا نه. بدان که روح بعد از صعود مانند بیداری از خواب است، منتَبِهْ به جمیع احوال گذشته می‌گردد و حدیث مشهور است النّاس نیامٌ اذا ماتوا ٱنتبهوا..." (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص31)

بر این مبنیٰ است که جمال قدم می‌فرمایند، "النّاس نیامٌ. فی‌الحقیقه در خوابند و در این حالت هستند تا وقتی که خود را در درکات، یعنی در مقامات خود، ملاحظه کنند." (مائده آسمانی، ج8، ص182)

**سلوک در سبیل رضای الهی**

بعداز مقدّمات فوق است که حضرت بهاءالله مخاطبین را به سلوک در سبیل رضا در ایّام الهی توصیه می‌فرمایند و بعد تأکید دارند که "إن لن‌تعرفوا سُبُلَهُ إنّا نُعَلِّمُکُم بالحقّ بحرفٍ مِمّا أعطانی الله لتکونَ الحجّةَ بالغةً علی کُلّ مَن فِی المُلک أجمعین." (مضمون: اگر راه‌های رضا را نمی‌شناسید، به حرفی از آنچه که خداوند به من اعطاء کرده به شما می‌آموزم تا حجّت بر جمیع کسانی که در روی زمین هستند بالغ شود.)

بعد از آن که ذکر شده که برای رضا مراتب بسیاری وجود دارد، اوّلین مرتبه را اینگونه بیان می‌فرمایند، "مَن یرید أنْ یَسلُکَ سبیلَ الرّضا ینبغی لَهُ بأن یکونَ راضیاً عن الله بارِئِهِ." (مضمون: کسی که می‌خواهد در سبیل رضای الهی سالک شود باید از خداوند راضی باشد.) این بدان معنی است که در مقابل ارادۀ الهی اراده‌ای از خود نشان ندهد و مشیّت او را مشیت خود بداند. جمال مبارک در مناجاتی از خداوند می‌خواهند که این موهبت را در حقّ فرد مبذول فرماید تا بتواند اراده‌اش را در ارادۀ مولایش فانی کند، بقوله تعالی:

"هو المبين من افقه الاعلی الهی الهی اقبلتُ اليک و تمسّکتُ بک و جعلتُ رجائی انت و بُغيتی انت و اَمَلی انت و ارادتی ارادتک و مشيّتی مشيّتک. اسأَلک بحرکة قلمک الّذی به تحرّکت الممکنات و بنور وجهک الّذی به اضائت الآفاق بان تجعلنی علی امرک ثابتاً راسخاً بحيث لا يمنعنی شیءٌ من الاشياء ثمّ وفّقنی لِاَجعلَ مرادَک مرادی و ارادتک ارادتی بحيث لا اختار الّا ما انت ٱخترته لی اشهد انّک انت الفيّاض البذّال المشفق الغفّور الکريم." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج2، ص2 / مضمون: ای خدای من به تو روی آوردم و به تو متمسّک شدم و تو را امید و آرزوی خود قرار دادم و ارادۀ تو را ارادۀ خویش و مشیّت تو را مشیّت خود. تو را سوگند می‌دهم به حرکت قلمت که به واسطۀ آن خلائق به حرکت آمد و به نور سیمای تو که به واسطۀ آن آفاق روشن شد که مرا بر امر خود ثابت و راسخ کنی به طوری که هیچ چیزی مرا منع نکند سپس مرا موفّق کن تا مراد تو را مراد خود و ارادۀ تو را ارادۀ خویش قرار دهم به نحوی که جز آنچه تو برایم اختیار کرده‌ای اختیار نکنم. گواهی می‌دهم که تو فیض‌بخش، کریم، مهربان، بخشنده هستی.)

رضای به رضای الهی را در سه عبارت مقرّر فرموده‌اند، اوّل "فیما قُدِّرَ لَه" در آنچه که برای فرد مقدّر شده است. در این مقام می‌فرمایند، "... بأن یرتقیَ الی مقامٍ یکون الشّهدُ و السّمُّ عنده سِواء لأنّ کلّ ذلک یقدّر مِن مقدّر قدیر" (به مقامی ارتقاء پیدا کند که شهد و زهر نزد او یکسان باشد زیرا هر دو از سوی مقدِّر توانا مقدَّر شده است).

در این مقام باید توجّه داشت که چه بسا مواردی است که نفس انسان از آن کراهت دارد، ولی خداوند مقدّر فرموده است و او باید به آن راضی باشد. چه در همین لوح می‌فرمایند، "لو أنَّ احداً یَعبُدُ اللهَ فی ازلِ الآزال و یکرهُ فی نفسه بما یمسَّهُ مِنَ البأساء و الضّرّآء لن‌یُکتَبَ اسمُهُ فی الألواح باسم الرّاضین من قلم قدسٍ منیر. لأنّ الّذین یَدَّعون فی أنفُسِهِم بحبِّ الله ثمّ یجزعون من البلایا فی سبیله لن‌یصدقَ علیهم حکم الرّضا ... کیف یُمکِنُ بأن یَدّعیَ أحدٌ فی قلبه محبّةالله ثمِ یکرَهُ عمّا نُزِّلَ علیه من محبوبه العزیز الکریم." (مضمون:اگر کسی از آغاز بی آغاز خداوند را عبادت کند و در نفس خود از مشقّات و محنت‌های که دچارش می‌شود کراهت داشته باشد در الواح مبارکه از قلم قدس منیر نامش در زمرۀ اهل رضا ثبت نخواهد شد. زیرا کسانی که در نفس خویش مدّعی حبّ الهی هستند و از بلایا فی سبیل‌الله زاری و بی‌تابی می‌کنند، حکم رضا در مورد آنها صادق نمی‌آید ... چگونه ممکن است کسی مدّعی محبّت الهی در قلبش باشد و از آنچه که از سوی محبوب عزیز کریمش بر او نازل می‌شود کراهت داشته باشد؟)

در قرآن کریم نیز این لطیفه الهیّه به صورتی نازل شده است که ما را متقاعد سازد که به مصالح خود آگاه نیستیم. زیرا ممکن است در آنچه که از آن کراهت داریم خیر کثیر وجود داشته باشد: "فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا." (سورۀ نساء، آیۀ 19 / مضمون: چه بسا که از چیزی کراهت داشته باشید و خداوند در آن خیر کثیر قرار داده باشد.) یا در عبارت دیگر می‌فرماید، "وَ عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ." (سورۀ بقره، آیۀ 216 / مضمون: چه بسا که از چیزی کراهت داشته باشید و به نفع شما باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و به زیان شما باشد و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.)

دوم راضی باشد به آنچه که از قلم حضرت اعلی عزّ نزول یافته است، "بما جَریٰ من قلم علیٍّ بالحقّ" که عبارت از توصیه به اقبال به من یظهره‌الله و اطاعت از او است و سوم به احکام و حدود نازله از قلم حضرت اعلی است: "بکلّ ما حُدِّدَ مِن عنده علی الواح قدسٍ حفیظ." که این معنی را در لوح احمد عربی نیز توان دید، بقوله تعالی: "فاشهد بأنّه هوالله لا اله الّا هو السّلطان المهیمن العزیز القدیر و الّذی أرسَلَه باسم علیٍّ هو حقٌّ مِن عندالله و إنّا کُلٌّ بأمره لمن العاملین. قل یا قوم فاتّبعوا حدودَ الله الّتی فُرِضَت فی البیان مِن لدن عزیزٍ حکیم." (ادعیه محبوب، ص194-195 / مضمون: پس شهادت بده که او است خدا، نیست خدایی جز او که سلطان غالب عزیز توانا است و کسی را که به اسم علی[محمّد] فرستاد او حقّ و از سوی خدا است و همه ما به امر او عامل هستیم. بگو ای مردم پیروی کنید از حدود و احکام الهی که در بیان از سوی خداوند واجب شده است.)

**راضی بودن از نفس**

در مقام دوم بعد از سلوک در سبیل رضای الهی، باید فرد مؤمن از نفس خویش راضی باشد. رضای از نفس به این معنی است که ابداً سرکشی نکند، و مرتکب معصیت نگردد و این بسیار دشوار است. جمال قدم در مدینةالصّبر از آن به صبر در نفس تعبیر می‌فرمایند: "ینبغی للصّابر فی اوّل الأمر بأن یَصبِرَ فی نفسه بحیث یمسّک نفسه عن البغی و الفحشاء و الشّهوات و عن کلّ ما أنهاهُ الله فی الکتاب لیکوننّ فی الألواح باسم الصّابرین." (ایّام تسعه، ص271/ مضمون: شایسته است که فرد صابر در اوّل امر با نفسش صبر پیشه کند به نحوی که نفس خود را از سرکشی و اعمال زشت و شهوات و از هر آنچه که خداوند در کتاب نهی فرموده باز دارد تا در زمره صابرین محسوب شود.)

در لوح مبارک مدینةالرّضا همین مضمون به نوع دیگر مطرح شده است: "... بأن یکون راضیاً عن نفسِه و هذا لم‌یکن لأحدٍ إلّا بعد انقطاعه عن کلّ مَن فِی السّموات و الأرض إن أنتم من العارفین. لأنَّ الإنسانَ لو یرتکِبُ فی نفسِهِ اقلّ مِن ذرٍّ مِنَ الفحشاء لن‌یرضیَ عن نفسه و هذا ما أشهدناکم بالحق لتکوننّ مِنَ الرّاضین." (مضمون: باید که از نفس خود راضی باشد و این برای احدی میسّر نیست مگر آن از کلّ کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند منقطع شود اگر بدانید. زیرا انسان، اگر در نفس خود ذرّه‌ای عمل زشت مرتکب شود، ابداً از نفس خود راضی نخواهد بود و این همان است که ما به حق به آن گواهی می‌دهیم تا شما در زمرۀ اهل رضا باشید.)

بنابراین، توصیه جمال مبارک آن است که نفس را مقهور سازیم، نحر کنیم، یعنی تحت سُلطۀ خود گیریم و به نحو مطلوب از آن استفاده کنیم. زیرا وجود نفس ضروری است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "در عالم انسانی سه مقام است. مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسان است که با جمیع حیوانات در جمیع قُویٰ و جمیع شئون مشترک است... ولی حیوان نفس ناطقه ندارد. این نفس ناطقه واسطه است میانۀ روح انسانی و جسم. این نفس ناطقه کاشف اسرار کائنات است ولی اگر از روح مدد گیرد و از روح استفاضه کند. ولی اگر مدد از روح به نفس نرسد آن هم مثل سائر حیوانات است؛ چه، مغلوب شهوات است... امّا اگر این نفس از عالم روح استفاضه کند، آن وقت انسانیت او آشکار می‌شود. پس معلوم شد نفس دو جنبه دارد. یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی. اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست‌تر است...اگر جنبه روحانی غلبه بر نفس کند نفس قدسیه شود، ملکوتیه شود، سماویه شود، ربّانیه شود. جمیع فضائل ملأ اعلی در او طلوع کند." (خطابات مبارکه، ج1، ص167-168)

بنابراین، باید تلاش نمود تا نفس را ترقّی داد تا پلّه‌ها را از نفس امّاره و لوّامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیه و کامله بپیماید و به مراحل بالا برسد.(مکاتیب عبدالبهآء، ج1، ص87 به بعد) ناگفته نماند که اگر در هر یک از مراحل توقّف کند، سقوطش آغاز می‌شود. ولی این در مورد روح صادق نیست. زیرا توقّف ندارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اين واضح است که از برای روح توقف نيست تدنی نيست چون تدنی نيست لابد رو به ترقيست \* و هر چند مراتب محدود است ولی فيوضات ربانی غير محدود و کمالات الهی نامتناهی \* لهذا از برای روح ترقی دائمی است زيرا اکتساب فيض مستمر است." (خطابات مبارکه، ج1، ص143) ولی نفس را احتمال تدنّی وجود دارد. حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند، " انسان از بدايت وجود رو به ترقي است \* تا به درجه توقف رسد. بعد از توقف تدنی است...[ص143] اميدوار از فضل حق چنانم که شماها چه در عالم ناسوت چه در عالم لاهوت هميشه در ترقی باشيد روحتان انبساط يابد چه در اين عالم چه در آن عالم \* عقل و فکر و ادراکتان رو به تزايد باشد؛ در جميع مراتب وجود ترقی کنيد توقف از برای شماها نباشد زيرا بعد از توقف تدنی است." (خطابات مبارکه، ج1، ص144-145)

**رضایت از احبّای الهی**

مرتبۀ دیگری که دربارۀ رضا از قلم اعلی عزّ نزول یافته دربارۀ رضایت از احبّای الهی است. جالب است که این موضوع در لوح مدینةالصّبر نیز ذکر شده است. در دیگر آثار مبارکه نیز به نحوی به آن اشاره شده است. در مدینةالصّبر حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "و یَصبِرُ عَلیٰ ما یَرِدُ علیهِ مِن احبّائه و یکونُ مصطبراً فی الّذینهم آمَنوا ابتغاءً لوجه‌الله لیکون فی دین‌الله رضیّاً." (ایّام تسعه، ص271 / مضمون: بر آنچه که از سوی احبّای الهی بر او وارد می‌شود شکیبا باشد و در مورد کسانی که ایمان آورده‌اند، جهت کسب رضای الهی، صبر پیشه کند تا در دین الهی راضی باشد.)

عجیب است که حتّی در لوح برهان نیز حضرت بهاءالله احبّاء را نهی می‌کنند که مبادا در آنچه که در امر واقع می‌شود به کسی اعتراض نمایند: "ليس لأحد أنْ يعترضَ علی نفس فيما ورد علی أمر اللّه ينبغی لکلِّ من توجّه الی الأفق الأعلی أن يتمسَّک بحبل الاصطبار و يتوکَّل علی اللّه المهيمن المختار." (مجموعه الواح مباركه طبع مصر، ص61 / مضمون: احدی نباید در آنچه که بر امر الهی وارد شده به کسی اعتراض نماید. از برای کسی که به افق اعلی توجّه دارد شایسته چنان است که به ریسمان صبر چنگ زند و به خداوند غالب مختار توکّل کند.) البتّه در ادامه به احبّای الهی توصیه می‌‌فرمایند که حکمت را رعایت نمایند: "يا أحبّاءَ اللّه اشرَبُوا من عين الحکمة و سيروا فی رياض الحکمة و طيروا فی هواء الحکمة و تکلّموا بالحکمة و البيان کذلک يأمرکم ربّکُم العزيزُ العلّام." (همان / مضمون: ای احبّای الهی از چشمۀ حکمت بنوشید، در گلستان حکمت سیر کنید، در هوای حکمت پرواز نمایید و به حکمت و بیان تکلّم کنید. پروردگار عزیز علّام شما اینطور به شما امر می‌کند.)

در لوح مبارک مدینةالرّضا تأکید دارند که، "و بأن یکون راضیاً عن احبّاءالله فی الأرض و یخفض جناحه للمؤمنین لأنّه لو یستکبر علی الّذین هم آمَنوا کأنّه استکبر علی الله و نعوذ بالله عن ذلک یا ملأ المخلصین و مَن یرضی عن الله ربّه یرضی عن عباده الّذین هُم آمَنوا به و بآیاته فی یوم الّذِی ٱنصعَقَت فیه کلّ مَن فِی السّموات و الأرض. لأنَّ رضاءَ العبد عن بارئِهِ لَن یُثبَتَ إلّا برضائه عن احبّاءالله الّذین انقطعوا الیه و کانوا من المتوکّلین." (مضمون: از احبّاء در ارض راضی باشد و نسبت به مؤمنین فروتنی پیشه کند زیرا اگر به کسانی که ایمان دارند استکبار ورزد به خداوند استکبار ورزیده است و پناه به خدا می‌بریم از این عمل ای گروه مخلصان. و کسی که از خدایش راضی باشد، در روزی که جمیع اهل آسمانها و زمین منصعق شده‌اند، از بندگانش که به او و آیاتش ایمان آورده‌اند راضی است. زیرا رضای بنده از پروردگارش ثابت نخواهد شد مگر به رضای او از احبّای الهی که از غیر خداوند منقطع شده‌اند و به او توکّل دارند.)

جالب است که این خضوع و خشوع نسبت به یکدیگر را در لوح دیگری چقدر به زیبایی بیان می‌فرمایند: "احبّای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید به قسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرّات تراب آن محل شهادت دهند به خلوص آن جمع و جذبۀ بیانات روحانیّۀ آن انفس زکیّه ذرّات آن تراب را اخذ نماید نه آن که تراب به لسان حال ذکر نماید أنَا أفضلُ منکم. چه که در حمل مشقّات فلّاحین صابرم و به کلّ ذی‌روح اعطای فیض فیّاض که در من ودیعه گذارده نموده و می‌نمایم مع همۀ این مقامات عالیه و ظهورات لاتُحصیٰ که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است به احدی فخر ننموده و نمی‌نمایم و به کمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم." (اقتدارات، ص220)

حتّی در مقامی حضرت بهاءالله تصریح دارند کسی که احساس فخر و غرور و برتری نماید، باید شرمنده باشد و البتّه، مع علوّ مقامی که حضرتشان دارند این شرمندگی را به خویش نسبت می‌دهند تا احبّای الهی آموزش ببینند. طلعت اطهر در لوح خطاب به شیخ نجفی می‌فرمایند، "به راستی می‌گویم و لوجه‌الله می‌گویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد به مقامات فوق آن. انسان بصیر هر هنگام بر ارض مشی می‌نماید خود را خجل مشاهده می‌کند. چه که به یقین مبین می‌داند که علّتِ نعمت و ثروت و عزّت و علوّ و سموّ و اقتدار او به اذنِ‌الله ارضی است که تحت جمیع اَقدام عالم است و نفسی که به این مقام آگاه شد، البتّه از نخوت و کبر و غرور مقدّس و مبرا است." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص33-34)

این لوح کوتاه و پرمعنای حضرت عبدالبهاء نیز زیب این ورق می‌گردد تا ببینیم به چه زیبایی به رضای احبّای الهی اشاره دارند: "هوالله، ای درویش عوض، جان در ره جانان بباز ولی عوض مطلب. زیرا مخالف روش عاشقان و رأی منجذبان است. از خدا می‎طلبم که در عوض رضای احبّای الهی باشد. زیرا رضای احبّای الهی رضای حقّ است. و البهاء علیک. ع‌ع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص81)

**فتح ابواب رضوان**

به مخاطب توصیه می‌فرمایند منتظر و مترصّد روزی باشد که در صور دمیده شود و ورقاء تغنّی فرماید و ابواب رضوان مفتوح شود و خداوند امر بدیعی ظاهر کند. در آن موقع، "فاسرعوا الیه یا ملأ البیان و لاتوقّفوا اقلّ مِن آنٍ و هذا مِن اصل الرّضاء. لاتختلفوا فیه یا ملأ المقرَّبین حینئذٍ تجدون نسائمَ الرّضا عن مشرق القدس و تأخُذُکُم غلباتُ الشّوق و یقلّبکم الی مقعد عزّ امینا." (مضمون: بشتابید به سوی آن ای ملأ بیان و آنی توقّف نکنید. این است اصل رضا. در آن اختلاف نکنید ای مقرّبان درگاه. در این موقع است که نسائم رضا را از مشرق قدس الهی در خواهید یافت و چیرگی شوق شما را در بر خواهد گرفت و شما را به سوی جایگاه عزّ امین بر خواهد گردانید.)

در اینجا دمیده شدن در صور با فتح ابواب رضوان همراه شده و در واقع هم‌زمان گشته است. همانطور که می‌دانیم طبق آیات قرآنی دو مرتبه در صور دمیده خواهد شد که یک بار در زمان حضرت اعلی بود و دیگربار در هنگام ظهور حضرت بهاءالله. حضرت بهاءالله طبق تقاضای حضرت اعلی مدّت ده سال، از یوم آغاز رسالت الهی ایشان در سیاه‌چال طهران تا اظهار امر علنی در باغ رضوان، صبر اختیار کردند و سپس پرده از رخسار برداشتند و در صور دمیده شد. در مدینةالصّبر می‌فرمایند، "فارتقبوا یومَ یرتفِعُ فیه غَمامُ الصّبر و یَغَنُّ فیه طیرُ البقاء و یظهر طاوس القدس بطراز الأمر فی ملکوت اللّقاء و تطلُقُ السن الکلیلة بألحانِ الورقاء و یکُفُّ حمامةُ الفردوس بین الأرض و السّماء و یُنفَخُ فی الصّور و یُجَدِّدُ هیاکلُ الوجود و تشتعلُ النّار و یأتِی اللهُ فی ظللِ مِنَ الرّوح بجمال عزٍّ منیعا. اذاً فاسرعوا الیه یا ملأ الأرض و لاتلتفتوا بشیءٍ فی المُلک ... لأنّکم لوتصبرون فی ازل الآزال و توقّفون فی ذلک الیوم اقلّ مِن آن لن‌یصدق علیکم حکم الصّبر..." (ایّام تسعه، ص271 / مضمون: مراقب و مترصّد روزی باشد که ابر صبر کنار رود و پرندۀ بقا بخواند و طاوس قدسی به طراز امر در ملکوت لقا ظاهر شود و زبان‌های الکن به لحن ورقا گویا شوند و حمامۀ فردوس بین زمین و آسمان بال و پر بزند و در صور دمیده شود و هیاکل وجود تجدید شوند و آتش مشتعل گردد و خداوند در سایه‌هایی از روح به جمال عزّ بیاید. در آن هنگام به سوی او، ای اهل عالم، بشتابید و به هیچ چیز در این عالم توجّه نکنید ... زیرا اگر از ازل الآزال صبر کنید و در آن یوم آنی توقّف نمایید در مورد شما حکم صبر صادق نیاید.)

به باز شدن درهای رضوان در کلمات مکنونه فارسی اشارتی گشته است که، "اهل یقین را اِخبار نمایید که در فضای قدس، قُربِ رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته..." و در لوح نصیر نیز تصریح گشته است که، "تو را به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فِنای باب متحیّراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینۀ قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول. ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجَب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحق در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبۀ سؤال واقفند و برخی در عقبۀ حیرت متوقّف و بعضی در عقبۀ اسماء محتجَب..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص171)

**ارتباط بین حبّ و رضا**

می‌دانیم که اعظم عطیۀ خداوند به انسان عبارت از حبّ است و ما در مناجاتی از خداوند می‌خواهیم که ما را از این عنایت محروم نفرماید، "أي ربّ فاستقمنا علي حبّک بين خلقک \* لأنّ هذا أعظم عطيتک لبريّتک." (ادعيه محبوب، ص٢١١ / مضمون: ای پروردگار من، ما را بر محبّتت بین بندگانت مستقیم بدار. زیرا این بزرگترین عطیّه تو به بندگانت است.)

از آنجا که مصدر خلقت محبّت است، یعنی به بیان حضرت عبدالبهاء، "حقيقت الوهيّت بر جميع کائنات به محّبت طلوع نموده زيرا محّبت اعظم فيض الهی است مصدر ايجاد محبّت است اگر محبّت الهی نبود هيچ کائنی به ساحت وجود قدم نمی نهاد و از فيض الهی است که در ميان جميع کائنات محبّت و الفت است،" (خطابات مبارکه، ج2، ص255) و در کلمات مکنونه عربی نیز تصریح شده "رضوانک حبّی و جنّتک وصلی" لهذا برای حصول رضای الهی باید که حبّ حضرتش را در دل و جان پرورش داد که فرمود، "إن تُرِد رضائی فأغمِض عن رضائک لتکون فیّ فانیاً و أکونَ فیک باقیاً." زیرا می‌فرمایند، "حبّی فیک فاعرفه منک لتجدنی قریبا." (کلمات مکنونه، فقرات 6، 7، 9)

بدین لحاظ در مدینةالرّضا بر این اصل تصریح می‌فرمایند، "ثمّ اعلم بأنَّ حُبَّکَ رَبَّکَ هو رضاءالله عنک و رضائک به و هذا مِن شریعة الّتی شُرِعَ عن یمین حکمةالله و لَن‌یتغیّر بتغییر نبیّ و لن‌یتجدّد بتجدید رسولٍ. بل کُلٌّ یأمرون النّاس بهذا و هذا مِن ودیعةالله فی قلوب المخلصین و هذا ما یکفیکم عن دونه و مَن وَرَدَ فی هذه الشّریعة الجاریة لن‌یترکَ حرفاً مِنَ الکتاب و لایرضیٰ إلّا بما رضَی الله له." (مضمون: پس بدان که محبّت تو به خداوند عبارت از رضای الهی از تو و رضای تو به او است و این شریعتی است که از حکمت الهی نشأت گرفته و به تغییر نبی و رسول تغییر یا تجدید نمی‌شود. بلکه همه آن را به مردمان امر کرده‌اند و این ودیعۀ الهی است در قلوب مخلصین و شما را از غیر او مستغنی می‌سازد و هر نفسی وارد این شریعت جاری بشود حرفی از کتاب را ترک نخواهد کرد و راضی نمی‌شود مگر به آنچه که خداوند راضی شده است.)

جمال قدم به یکی از اماءالرّحمن می‌فرمایند، "...به جان در حبّ بکوش و به دل در منزل يار در آ، غم روزگار را به أهلش وا گذار، هيچ اعتنا به ايّام دو روز دنيا مکن، تا اين پيراهن کهنهٴ دنيا از بدن فرو افتد و بر سرير باقی جاويد مسکن گيری و اِستَبرَق الهی در پوشی و از جام محبوب بادهٴ حبّ بنوشی و به شمع حب بر افروزی و جامهٴ حب بر دوزی. اين است آن امري که هرگز تغيير نمي‌کند. پس بدان که همهٴ احکام الهی در هر عهد و عصر به اقتضای وقت تغيير مي‌کند و تبديل مي‌شود مگر شريعهٴ حب که هميشه در جريان و هرگز تغيير به او راه نيابد و تبديل او را نجويد." (لئالي الحكمة، ج2، ص300)

**نهان بودن مقدّرات و مقامات مؤمنین**

احدی از مؤمنین و مؤمنات در این عالم بر آنچه که در عوالم الهیّه برایش مقدّر شده واقف نیست زیرا اگر مکشوف شود، جمیع قصد عالم بالا نمایند. در مدینةالرّضا به نکتۀ ظریفی اشاره دارند و آن این که، "لو یظهر علی اهلِ السّموات و الأرض اقلّ مِن أن یُحصیٰ عمّا قُدِّرَ للّذین سافروا و هاجروا الی الله لَیسرعُنّ کلّ بعیناهم و رؤسهم إلی شاطئ قدسٍ بدیع." (مضمون: اگر اندکی از آنچه که برای کسانی که از خود گذشتند و به سوی خدا سفر و هجرت کردند بر اهل آسمانها و زمین ظاهر شود، همه به چشم و سر به سوی ساحل قدس بدیع خواهند شتافت.)

ولی این شتافتن فقط به قصد رسیدن به آن مقامات و عنایات است. در حالی که مقصود این است که حبّ الهی در دل و جان وجود داشته باشد که آن مقدّرات و مقامات بالتَّبَع حاصل شود نه آن که برای رسیدن به آن، آدمی تلاش کند. جمال قدم می‌فرمایند، "اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود، بیم آن است از فرط سرور بعضی هلاک شوند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره 6) در کلام دیگر زیارت می‌کنیم، "قسم به حزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مقدّر شده که اگر اقلّ مِن سمّ اِبرَه از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند. این است که در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده." (مجموعه الواح طبع مصر، ص155) در کلام دیگر چنین نازل، "اگر مراتب موحّدین و مخلصین و موقنین اقلّ مِن سمّ اِبرَه بر اهل عالم ظاهر شود، کلّ موت را بر حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند." (امر و خلق، ج1، ص296) یا در مقام دیگر می‌فرمایند، "اگر این مقام بأسرِهِ کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص20)

بنابراین، برای حفظ نظام عالم، مقامات مؤمنین حتّی از خود ایشان نیز مستور نگه داشته شده است. زیرا این عالم استعداد ظهور و بروز آن را ندارد. لذا "بعد از خروج ارواح از اجساد به اجر اعمال در دار اُخریٰ فائز خواهند شد. چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص19-20)

**وعدۀ اجر و پاداش به مؤمنین**

لوح مبارک، قبل از مناجات نهائی آن، با وعدۀ اجر و پاداش به صابرین به پایان می‌رسد. می‌فرمایند، "یا ملأ المؤمنین، فاصبروا بما جری علیکم و لاتجزعوا عمّا مَسَّتکُم من البأساء و الضّرّاء فسوف یوفّی اجور الصّابرین. سَیَمضی الدّنیا و أهلها و کلٌّ یرجعون الی مقرّهم فی النّار و لا مفرّ لهم مِن نقمةالله القاهر الغالب العزیز القدیر." (مضمون: ای گروه مؤمنان، در آنچه بر شما جریان یافته صبر کنید و زاری و بی‌قراری نکنید از سختی و شدّتی که بر شما وارد شده. پس به زودی اجر صابران ایفا خواهد شد. به زودی دنیا و اهل آن در خواهند گذشت و جمیع به مقرّ خود در آتش راجع گردند و هیچ گریزی از نقمت الهی ندارند.)

مشابه این وعده در لوح احمد فارسی دیده می‌شود که می‌فرمایند، "ای عباد، اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود، فی‌الجمله امور بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شود، دلتنگ مشوید که ایّام خوش رحمانی آید و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایّام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معیّن و رزقی مقرّر است. البتّه به جمیع آنها رسیده فایز گردید اگر قمیص فانی را به قمیص باقی تبدیل نمائید و به مقام جنّت ابهٰئیّه که مقرّ خلود ارواح عزّ قدسیه است وارد شوید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص329)

**وعید به منکران و محرومان از عرفان الهی**

شکّی نیست که عرفان الهی و اطاعت از او سبب ارتقاء ارواح و نفوس گردد و محرومیت از آن مانع از ارتقاء روح شود و لذا در عوالم لایتناهی الهی محروم از فضل حق می‌شود. در مدینةالرّضا اینگونه نفوس را هشدار می‌دهند که عاقبتی خوشایند نخواهند داشت: "فویلٌ لَکُم و بما عمِلتُم فی الحیوة الباطلة و إنّکم أقبَلتُم إلی أنفُسِکُم و أعرضتم عَنِ الّذی خَلَقَکُم و رَزَقَکُم و کان علیکم ارحمُ مِن کلّ رحیم." (مضمون: پس وای بر شما و آنچه که در حیات باطله عمل کردید و به نفس خود روی آوردید و از کسی که شما را آفرید و روزی داد و از هر رحیمی به شما مهربان‌تر بود، روی برگرداندید.)

سپس آنها را به مسافری تشبیه می‌کنند که در زیر سایه درختی نشسته و البته سایه زائل شود پس نباید به آن و هرچه که فانی شود اطمینان نمود. "فاطمئنّوا بما لایأخُذُهُ الفناء و یکون باقیاً ببقاءالله الباقی الدائم العزیز." (مضمون: پس به آنچه که فنا آن را اخذ ننماید و به بقای الهی باقی باشد اطمینان کنید.)

سپس از آنها می‌پرسند که آیا صبحشان مانند شب و جوانی‌شان مانند پیری‌شان است. خداوند این اختلافات را در جمیع اشیاء مقدّر فرموده تا شما را به فنای نفستان متذکّر بدارد که مبادا به آن توجّه نمایید. پس باید که به ریسمان الهی که برای شما مقدّر شده چنگ بزنید. در پایان می‌فرمایند، "کذلک علّمناکم جواهرَ العلم و عرّفناکم بدایعَ الحکمة و ألقیناکم حقایقَ العرفان و أشهدناکم سُبُلَ الفردوس لعلّ تطمئنّ به قلوبُکُم و قلوبُ العارفین." (مضمون: اینچنین جواهر علم را به شما تعلیم دادیم و بدایع حکمت را شناساندیم و حقایق عرفان را القا کردیم و راه‌های بهشت را نشانتان دادیم تاکه شاید دلهای شما و عارفان به آن اطمینان یابد.)

جمال قدم اهل عالم را انذار می‌فرمایند که از خداوند روی برنگردانند زیرا این اعراض می‌تواند عاقبت دردناکی برایشان داشته باشد. در لوح احمد فارسی آمده است، "بگو ای عباد غافل، اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرّات ممکنات سبقت گرفته، ولکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص322-323) البتّه برای آن که مقصود معلوم شود می‌فرمایند، "جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که به دست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و به نیسان رحمت بی‌زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات مُلکیّه به ملائکۀ حفظیّه حفظ فرمودم. حال از مُغرس و حافظ و مربّی خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدّم و مرجّح مدارید که مبادا اریاح سمومیّۀ عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید." (همان، ص319-320)

در لوح فؤاد سرنوشت فؤادپاشا را به زیبایی بیان می‌فرمایند: "فاعلم انّ الّذين حکموا علينا قد اخذ اللّه کبيرهم بقدرةٍ و سلطان فلمّا رأی العذاب فرّ الی الباريس و تمسّک بالحکمآء قال هل من عاصم ضُرِبَ علی فمِهِ و قيل لات حين مناص. فلمَّا ٱلتفت الی ملٰئکة القهر کاد ان ينعدم من الخوف قال عندی بيت من الزّخرف و لیَ قصرٌ فی البغاز تجری من تحته الأنهار. قال اليوم لا يُقبَلُ منک الفدآء لو تأتی بما فِی السّرّ و الاجهار اَ مَا تسمعُ ضجيجَ آلِ اللّه الّذين جعلتهم اُساریٰ من دون بيّنةٍ و لا کتاب. قد ناح من فعلک اهل الفردوس و الّذين يطوفون العرش فی العشيّ و الاشراق. قد جآئک قهر ربّک انّه لَشديد المِحال. قال کنتُ صدر النّاس و هذا منشوری. قال خُذْ لسانَک يا ايّها الکافر بيوم التّناد. قال هل لی من مُهلةٍ لأدعو اهلی قال هيهات يا ايّها المشرک بالآيات اذا نادته خزنة الهاوية قد فتحت لک يا ايّها المعرض عن المختار ابواب النّار ارجع اليها انّها تشتاق اليک اَنَسيتَ يا ايّها المردود اذ کنت نمرود الآفاق بظلمک محت آثار الظّلم الّتی اتی بها ذو الأوتاد. تاللّه بظلمک انشقّ ستر الحرمة و تزلزلت ارکان الفردوس اين مهربک و الّذی يعصمک من خشية ربّک الجبّار ليس لک اليوم من مهربٍ يا ايّها المشرک المرتاب اذاً اخذته سکرات الموت و سکّر بصره کذلک اخذناه بقهر من لدنّا انّ ربّک شديد العقاب." (آثار قلم اعلی، ج1، ص176-177 / مضمون: پس بدان و آگاه باش از کسانی که بر ما حکم نمودند بزرگترینشان را خداوند به قدرت و عظمت اخذ کرد. وقتی عذاب را مشاهده کرد به پاریس گریخت و به اطبّاء متوسّل شد. گفت آیا مرا نگاه‌دارنده‌ای هست؟ ضربه‌ای به دهانش زدند و گفتند از برای تو در این حین ملجأ و پناهی نیست. وقتی ملتفت ملائکۀ قهر شد نزدیک بود از ترس نابود شود. گفت من خانه‌ای از طلا دارم و قصری در تنگه [داردانل] که رودها در زیر آن جاری هستند. گفتند امروز هیچ فدیه‌ای از تو قبول نمی‌شود حتّی اگر آنچه که پنهانی و آشکارا وجود دارد بیاوری. آیا گریه و زاری آل الله را که بدون هیچ دلیلی و استناد به کتاب الهی اسیر ساختی نمی‌شنوی؟ اهل فردوس و کسانی که شب و روز طائف عرش الهی هستند از عمل تو نالیدند. قهر الهی نصیبت شده و عذاب او سخت است. گفت من بالاترینِ مردمان بودم و این هم منشور مقام من. گفتند ببند دهانت را ای کافر به روز قیامت. گفت آیا فرصتی به من می‌دهید که خانواده‌ام را بخوانم؟ گفتند خیر ای مشرک به آیات الهی. آن موقع دربان‌های جهنّم او را ندا دادند که درهای جهنّم به روی تو گشوده شده است ای کسی که از خداوند مختار روی برگردانده‌ای. رجوع کن به آن که آتش جهنّم مشتاق تو است. آیا، ای مردود، فراموش کرده‌ای که زمانی نمرود آفاق شدی و به ظلم تو آثار ظلم فرعون ذوالأوتاد [صاحب میخ‌ها؛ چون محکومین را به چهار میخ کشیده به همان صورت رها می‌کرد] از عالم محو شد؟ سوگند به خدا که با ستم‌های تو پرده حرمت الهی پاره شد و ارکان فردوس به لرزه در آمد. کجاست گریزگاهت و کسی که تو را از خوف پروردگار جبّارت ملجأ و پناه باشد. امروز برای تو گریزی نیست ای مشرک تردید کننده. در آن موقع سکرات موت او را فرا گرفت و دیده‌اش نابینا گشت و اینچنین او را به قهری از سوی خود اخذ کردیم که عقوبت پروردگارت شدید است.)

سرانجام ابراز تمایل می‌فرمایند که از هر ذکری منقطع شوند و خداوند را به نغماتی ذکر بفرمایند که دلهای یکتاپرستان از آن منجذب گردد. این مناجات نسبتاً طولانی است و مضمون آن این که از خداوند می‌خواهند دلهای احباب را سکونی بخشد تا همانطور که پنهانی به ذکر الهی مشغولند بتوانند آشکارا نیز او را ذکر کنند و این کار را برای او آسان می‌دانند. در ضمن از او می‌خواهند که احبّای پراکنده را که هیچ پناهی ندارند در ظلّ شجرۀ عنایتش مجتمع سازد و به فضل خود اکرام نماید. سپس اقدامات اعدا علیه احبّاء از قبیل اخذ اموال، ریختن خون آنها و سوزاندن اجسادشان و بی سرپرست ماندن اطفال و گریستن مادران برای فرزندانشان و گریستن فرزندان در فراق پدرانشان و غیره را بر می‌شمارند. سپس می‌فرمایند خدایا می‌بینی که ظلم و ستم همه جا را احاطه کرده و از کسی آثار دادگری به ظهور نمی‌رسد و همه از شیاطین پیروی می‌کنند به طوری که نزدیک است اسم و آثارت از روی زمین محو شود و مردم خدایانی غیر از تو اتّخاذ نمایند. تو می‌بینی که ظلمت غفلت همه جا را فرا گرفته به طوری که اگر کسی اسم تو را بیاورد او را ریشخند نمایند و قلب من از این محترق و جگر یکتاپرستان سوزان است. ای محبوب من، کسی را نمی‌بینم بر سبیل تو سلوک نماید و از هیچ کس رایحۀ محبّت تو به مشامم نمی‌رسد. همه دنیا را دوست خود گرفته‌اند مگر کسانی که به تو روی آوردند. همیشه با مردمان معاشر هستم و آنها را غافل از تو می‌بینم به طوری که به همه چیز توجّه دارند مگر تو؛ پنداری تو آنها را نیافریدی و روزی ندادی. ذلّت به جایی رسیده که احبّایت نتوانند تو را ذکر کنند و اگر بخواهند کلماتت را بخوانند باید پنهانی بخوانند. اگر تو اینها را برای خود بپذیری، پس وای بر برگزیدگانت؛ چگونه از دشمنانت بشنوند آنچه را که شایستۀ تو نیست؟ ای کاش همه نابینا می‌شدند و نمی‌دیدند و ناشنوا می‌شدند و نمی‌شنیدند آنچه را که لایق جمال تو نیست. اگر تو آنها را به این حالت رها کنی، قسم به عزّتت که آثار سلطنت تو در مملکتت نابود شود و ارکان حکومتت در روی زمینت منهدم گردد و اسم و رسم تو بین کلّ خلق محو شود. پس ای محبوب من، بعد از این امور آنها را مهلت نده پس نازل کن بر آنها آنچه که سبب شود به سوی تو روی آورند. پس مقدّر کن، ای خدای من، آنچه که خیر بندگانت در آن است.

ای خدای من تا چه زمانی نسبت به دشمنانت صبر پیشه کنی. سوگند به عزّت تو که شکیبایی و بردباری به جایی رسیده که بندگانت به بدایع قدرتت تردید یافته‌اند بلکه به غیر آن یقین کرده‌اند در حالی که من یقین دارم که تو بر هرکاری توانایی. تو می‌دانی که زاری و بی‌قراری من برای خودم نیست بلکه به علّت ذلّت احبّایت است. بلکه مشاهده می‌کنم که همه از تو و از جمال تو روی برگردانده‌اند و آیاتت را ریشخند می‌کنند. پس جگرم می‌سوزد و باطنم ضجّه می‌زند و چشمم می‌گرید و تو می‌دانی که بر من چه می‌گذرد. پس، ای محبوب من، از گناهانم و از خطایایم که در مقابل تو مرتکب شدم درگذر. زیرا تو را ذکر کردن خطایی است که هیچ چیز معادل آن نیست. سپس والدینم، احبّایم، اقوامم و خویشانم را بیامرز. سپس کسانی را ببخشای که به سوی تو شتافتند و بر تو وارد شدند و نیز والدینشان را و آنها را به گناه و خطایشان مؤاخذه نکن و از آنها درگذر.